

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در بحث احتیاط متعرض کلمات مرحوم نائینی شدیم.

حالا بعضی جاهایش را مختصر مناقشه ای؛ لکن خب اصل بحث با ایشان در خود کلی بحث احتیاط است، مناقشات جزئی در موارد دیگری که پیش می آید.

مطلبی را که مرحوم نائینی داشتند این بود که آیا امر احتیاط به اینجا رساندم، امر به احتیاط آیا به ذات عمل خورده یا به آن اوامر احتیاط، یا به مسئله عمل و رجاء احتیاط.

ایشان معتقدند که اگر بخواهد به ذات بخورد، باید آن، مثلا اوامر احتیاط مثل اخوک دینک فاحتط لدینک؛ چون به اصطلاح باید به قول ایشان یک اکتسابی در میان باشد. به تعبیر ایشان. ممکن است دو امر باشند، باید از همدیگر اکتساب بکنند. آن وقت امر به احتیاط با آن امر واقعی، بله، که خورده، این دو تا، با همدیگر یکی نمی شوند.

آن وقت ایشان یک توضیحی دادند مرحوم نائینی که حالا ما دیروز بخش اول توضیح ایشان، ایشان در اوامر نذر قبول کردند اتحاد را. اگر نذر بکند نماز شب بخواند، این دو تا یکی می شوند. لذا وفاء به نذر با اینکه عبادی نیست به خاطر نذر عبادی می شود و نذر به خاطر صلات عبادی می شود و صلاة اللیل که فی ذاته واجب نبود، به خاطر امر به وفاء به نذر واجب می شود. این خلاصه نظر ایشان که اکتساب بود.

ما و اشکال مرحوم آقا ضیاء را هم خواندیم. عرض کردیم که انصافا نه کلام ایشان خیلی تام به نظر می رسد نه کلام مرحوم آقا ضیاء. و البته این هست، شاید این تقریب ایشان نسبتا تقریب جالبی باشد در اینکه چرا صلات نذر جزو صلوات واجب در کلمات اصحاب ما آمده. این راهی بود که ایشان رفتند. که ما فکر کردیم راهش اساسا همان مسئله اجتماع امر و نهی است. این راه نیست که ایشان رفتند. به ذهن ما این می آید. و نه آن اشکالی که مرحوم آقا ضیاء کردند. البته حرف آقا ضیاء هم اجمالا بد نیست اما آن نکته نیست.

و عرض کردیم اصل مطلب چیز دیگری است و آن این که اکتساب. این اکتساب باید ثابت بشود قانونیتش. آن مثالی را که دیروز هم عرض کردیم، اینها می گویند مثلا اگر امری به کل خورد، مثلا صلی که ده جزء داشته باشد؛ آن ده تا اکتساب می کند وحدت را از امر به

صلی. ده تا هستند، ده تا حقیقت مختلف هستند، یا حالا هشت تا پنج تا. لکن از امر به صلاة یک نوع وحدت اکتساب می کنند. امر واحد هم به آن ده تا منحل می شود. کلمات تبدیل می شود که به تکبیر بگو، حمد بخوان، سوره بخوان، رکوع برو، این طوری. آن امر وحدانی منحل می شود به ده امر.

ما این بحث را در محل خودش سابقا چند بار گفتیم. محلش قاعدتا در بحث مقدمه واجب، در آنجا اصحاب متعرض شدند. و جاهای دیگر. ما در آنجا توضیح دادیم. این حرف بد نیست، اما این باید اثبات قانونی بشود، اجمالا بد نیست. و الا ممکن است که حمل بشود بر مسئله یک نوع مجاز. مثل جری المیزاب مثلا. جری المیزاب یک نوع مجاز است. یا مثلا من تهران رفتم. رفتن مال من نیست، ماشین برده، من سوار ماشین می شوم. یک نوع مجاز است، یا یک نوع قانونی است، این دو تا فرق می کند.

راجع به اینکه امر وحدانی منحل می شود به اجزاء و شرایط، حالا اجزائش قدر متیقن، شرایط هم به نحو تقید. این خب اختلافی است. مرحوم آقاضیاء اعتقادش این است که عینیت است. همان امری که صلات دارد بعینه می شود امر به اجزاء. عده ای او امر صلاتی را نفسی می دانند، این را ذهنی می دانند امر به صلات را. عده ای هم که نسبت داده شده مقدمی می دانند. البته تحلیل کردند مقدمات داخلی. الی غیر ذلک.

ما عرض کردیم عده ای هم از این راه انحلالی، مثلا فرض کنید منحل می شود امر به صلاة؛ ما آنجا نکته را عرض کردیم به نظر ما انحلال اگر هم بشود، یک مجاز است، یک نوع مجاز است که مثلا، اما قانونیا نه، قانونیا و به عنوان قانون امر و کل اعتبارات، ما این بحث را توسعه دادیم. البته آقایان هم توسعه دادند، لکن یکی را یک جا گفتند، یکی را یک جای دیگر گفتند. ما همه بحث را توسعه دادیم به این لغت علمی. اعتباری که متعلق می شود به یک مجموع، منحل نمی شود. بحث سر این است. یا منحل می شود. اینها می گویند مثلا منحل می شود به خاطر، به همین تعبیر، یکی از تعبیرات همین تعبیر اکتساب. ولو امر وحدانی است لکن اکتساب تعدد می کند از اجزاء. پس امر منحل می شود به اجزاء.

ما نظرم این است که منحل نمی شود؛ اگر هم بگوییم مثلا وضوء رکوع واجب است، سجود واجب است، اینها مجاز است. قانونی نیست. یک نوع به اصطلاح برداشت ماست. اگر بگوییم قانونی یعنی جاعل جعل کرده. نه، جاعل جعل نکرده. این نکته خیلی لطیف است. و این عرض کردم چون بحث لطیفی است ما گاهی توسعه بیشتری می دهیم. عرض کردم در کل اعتباریات. ذهنیتان را ببرید بالا. این اختصاص به صلات که الان گفتیم ندارد. مثلا می توانیم بگوییم بعثت الدار، این خانه را به صد میلیون فروختم. آیا این انحلال پیدا

می کند؟ مثلاً آجرهای این خانه دو میلیون، آهن این خانه پنج میلیون، وسایل برقی شش میلیون، که همه را جمع بکنند بشود صد میلیون. دقت بکنید. این بحث این که بگوید این مجموعه را فروختم به این قدر، بعد توش یکی سگ است و یکی خوک است و یکی مثلاً گوسفند؛ یا مثلاً شراب است و سرکه؛ آنجا هم این بحث را دارند. تبعض صنفه. بعضی می خواهند بگویند تبعض صنفه حسب قاعده است، نص نمی خواهد. چرا؟ چون وقتی یک اعتبار آمد به یک مجموعه خورد منحل می شود.

ببینید پس در باب اعتبارات قانونی مثال زدیم؛ اعتبارات شخصی هم در باب بیع مثال زدیم. آن نکته فنی یکی است. نکته فنی را خوب دقت کنید. آن نکته فنی اگر اعتبار چه شخصی چه قانونی، تعلق گرفت به یک مجموعه. آیا این اعتبار حسب آن اجزاء مجموعه تقسیم می شود؟ انحلال پیدا می کند؟ یا به قول مرحوم آقای نائینی اتصاق می کند؟ نه، ما معتقدیم نه، اما آقایان خیلی معتقدند بله.

آن وقت راهش را هم عرض کردیم آن نکته فنی، همیشه به آن نکات فنی اساسی فکر بکنید. آن نکته فنی اش هم عرض کردیم این است که ما در باب اعتبارات چه شخصی چه قانونی، یک قاعده کبروی گذاشتیم که خیلی مهم است. گفتیم اعتبارات تابع آن مقداری است که ابراز شده، نه تابع واقع. این یکی از فروع مطلب است. اگر شما واقع را دیدید، خب این واقع ده جزء است. واقعش ده جزء است. پس این اعتبار مثلاً صلی می خورد به ده تا. منحل به ده تا می شود. این بعث که انشاء تملیک است، حالا انشاء هر چه باشد، مبادله مال بمال، مبادله مالکین، بعضی می گویند بیع مبادله مالکین است، من جابجا می شود، مالک جابجا، صحیحش مبادله مال است، مالک نیست.

علی ای حال کیف ما کان مبادله مال یا مبادله مالکین، این مبادله و این تملیک و این تملک، حالا هر چه هست، حقیقت بیع و شراء و آن مسائلی که دارد؛ این به مقداری است که ابراز می کند نه مقدار واقع. مقداری که ابراز کرده، گفته خانه را فروختم. اعتبار خورد به خانه. اما اینکه آجرش این قدر، آهنش، این در واقع هست، نمی خواهیم بگوییم نیست، دقت بکنید. همین دیروز پریروز هم گفتیم اشکال هم کردیم که مرحوم آقای ظاهرا آن طور که در ذهنم است در ادراکات اعتباری مرحوم آقای طباطبایی هم نیست در اصول فلسفه. یکی از امور بسیار مهم در ادراکات اعتباری، در مسائل اعتباری، این است که اعتبار همیشه به آن مقدار ابراز است. خوب دقت بکنید. نه به مقدار واقع. مثلاً مرحوم نائینی می گوید یکتساب، ۵۷:۹۰ این اکتساب از کجا؟ دلیل باید برایش بیاورند. این اگر حکم قانونی بشود دلیل می خواهد. بله، به درد مثلاً حالت به قول احساس و عواطف و خیالات بد نیست، مجاز بد نیست. اما اگر بخواهد اتحاد پیدا بکند، اکتساب پیدا بکند بگوییم این امر وحدانی اکتساب تعدد می کند. این انشاء وحدانی، من انشاء وحدانی کردم، گفتم خانه را فروختم. این منحل می شود به انشاءات متعدد. اکتساب. چرا؟ چون خانه اجزاء مختلف دارد. وجود اجزاء سبب می شود که این انشاء منحل بشود. اکتساب تعدد بکند.

آجرهایشان این قدر، آهنش این قدر، برقش این قدر، کولرهایش این قدر. بله اینها در قیمت گذاری خانه خوب دقت کنید، ملاحظه می شود، اما در انشاء لحاظ نمی شود. انشاء یکی است، خانه را فروختم.

ولذا عرض کردیم اگر ما بودیم و مقتضای قاعده خیار عیب هم مثل بقیه اختیارات بود؛ چون تمام اختیاراتی که هست ثنائی هستند. ثنائی به این معنا؛ می گویند یا رد بکن یا قبول بکن. این اصطلاح بنده ثنائی. تمام اقسام خیار، خیار غبن و نمی دانم فلان و ارش و خیار شرط و اینها، اینها تمام ثنائی هستند. یعنی به طرف می گویند یا قبول کن یا رد کن. الا خیار عیب، ثلاثی.

اینها خیال کردند چون خیار عیب ثلاثی است، پس انحلال پیدا می کند. چون وقتی گفت خانه را فروختم، بعد معلوم شد یک جای خانه فاسد است، عیب دارد، پس این قسمت از بیع اشکال پیدا می کند؛ لذا خوب دقت کردید؟ شما می توانید ارش بگیرید. آمدن ارش معنایش انحلالی است. راست است، اگر ارش را طبق قاعده بخواهیم بگیریم انحلالی است. اینها نکات خیلی لطیفی است در باب اعتبارات قانونی.

همین که ارش آمد، ارش معنایش چیست؟ معنایش این است که انا بعثک الدار، منحل می شود به اجزاء. یک قسمت خانه خراب است. نسبت به آن قسمت بیع مردد می شود، شما می توانید بدلتش را بگیرید. پس این معنایش انحلال است. این را قبول داریم. ثبوت ارش در خیار عیب قبول داریم که معنایش انحلال است. لکن جواب ما این است که این تعبدی است. ارش در باب خیار عیب تعبدی است. عقلایی نیست. خوب نکات را توجه کنید. اینها خیلی ظرافت هایی است که در مکاسب خیلی کارگشاست برایتان. روشن شد؟

ما می گوئیم حقیقت خیار سلطنت فسخ عقد است. و لذا در خیار غبن هم ما کسی اصلاً از فقهای ما قائل به ارش نیست. البته از فقهای اهل سنت که اصلاً قائل به خیار هم کم داریم که قائل به خیار نیستند اصلاً در خیار غبن. امثال ابن حزم. اما با قطع نظر از... ببینید در آنجا، مثلاً بگویند این کتاب قیمتش دو هزار تومان بوده، تو ده هزار تومان به ما فروختی. من باب مثال می خواهم بگویم. حالا بیایید تفاوت را بگیرید. البته این منافات اثبات انحلال نمی کند این خیار. لکن نیست، مگر مثلاً بگویند آقا این کتاب را من نگه می دارم تو هشت تومان نه هفت تومان به من برگردان. می گویم نه آقا نمی شود. یا قبول کن یا رد کن. یا به ده تومان قبول کن یا رد کن. خوب دقت کنید. نمی آیند بگویند بیا قبول کن، یک مقدار ما به التفاوت را بده. ارش را بده. و بقیه انواع خیار.

و حق حالا خوب دقت کنید این خیلی نکته است؛ و حق هم این است که در خیار عیب هم همین است. خوب دقت کنید. در خیار عیب هم طبق قاعده بین رد و قبول بود. ارش تعبدی است. اگر ارش را عقلایی قرار بدهیم، بله با انحلال می سازد. لکن در محل خودش

.....
اشاره شده که ارش تعبیدی است. شارع ما را تعبد کرده؛ و الا اگر تعبد نبود، می گوید آقا این خانه عیب دارد، خیلی خب، یا می خواهی با همین عیش به این قیمت قبول کن یا رد کن. اما اینکه حق داشته باشد خانه را قبول کند، ما به التفاوت معیب و صحیح را بگیرد این تعبد خاصی دارد. خیلی خب عیب دارد من فروختم به تو صد میلیون. خواستی قبول کن نخواستی برگردان. فسخ ورد. این دو تا یکی از این دو تا.

پس بنابراین این مطلب اولی که مرحوم نائینی فرمودند یک بحث بسیار لطیف قانونی دارد که به نظر ما اکتساب نمی کند. مگر در جایی قانون بگوید؛ مثلا اگر گفتند اقیم الصلاة داریم، ارکعوا داریم، واسجدوا داریم، واذکروا الله ذکرا، تمام اینها، خب اگر عقد داشته باشیم درست است آنجا قبول می کنیم. اگر ثابت بشود که به اجزاء هم خورده قبول می کنیم. دقت فرمودید؟ نه اینکه بخواهیم بگوییم این مستحیل است. قاعدتا انحلال نیست. این اکتسابی که ایشان فرمود، این باید به تعبد برسد. به مجرد اینکه ما اکتساب را درست بکنیم کافی نیست. من می خواهم این را بگویم. نمی دانم روشن شد؟

اگر روایت آمد بله. و لذا اگر دیروز هم دقت فرمودید عرض کردم رساله ای است به نام شرایع الدین، نسبت داده شده به امام صادق (ع) توسط اعمش، آنجا آمده. راست است آنجا وارد شده. و توی احتمال دارد رساله باشد. یک روایت مفصلی است از امام سجاده (ع)، ظهري از امام سجاده (ع)، روزه را چهل نوع تقسیم می کند. آنجا هم آمده. شاید هم اصلش آن بوده. آن هم وضع روشنی ندارد.

بعد مرحوم پس این نکته اش وحدت متعلق است به قول مرحوم آقای نائینی. بعد فرمود و اما اذا لم يتحد متعلقهما فلا یکاد یمکن ان یکتسب احد الامرین، البته اینجا لا یکاد خلاف قاعده است. آخر معروف است که کاد به عکس است، منفی اش مثبت است، مثبتش منفی است.

س: فعل ماضی

ج: حالا فرق نمی کند. فلا یکاد یمکن ان یکتسب، یکادش زیادی است.

احد الامرین العبادیه، احد الامرین العبادیه مع کونه فاقد کالامر؛ ایشان می گوید امر به وفاء و اوفوا بالعقود، اگر عقدش به این بسته شد که نماز بیاورد؛ کالامر بالوفاء بالاجاره و کان متعلق الاجاره امرا عبادیا، که کما لو اوجر الشخص علی صلاة الواجبه او المستحبه او الغير فان الاجیر انما يستأجر لتفريغ الذمه؛ بعد ایشان یک شرحی می دهد. چون این دیگر خیلی به ما نحن فیه بر نمی گردد. یعنی طولانی می شود بحث. آقایان بعد مراجعه کنند اگر خواستند. آقاضیاء هم در اینجا یک بحث دیگری دارد که حالا باز ایشان و حققنا فی محله ان

قربیه العبادات النیابی، نمی فهمم عبادات نیابی یعنی چی، نیابیه، منحصر، قربیه باید بگویند منحصره، هر دو مذکر و مؤنث فرق کرده. منحصره بهذا المكان ليس الا، رحمة الله عليه.

علی ای حال آقا ضیاء هم یک مطلبی گفته. مرحوم نائینی هم یک تقریبی دارد که این استیجارش، عقد اجاره اش برای تفریغ ذمه غیر است. این دیگر تا یک صفحه بعد بله، ایشان بله، تا یک صفحه تقریباً متعرض این حرف، یک صفحه بیشتر. دیگر آقایان مراجعه کنند؛ چون دیگر بخواهیم یکی یکی اینها را بگوئیم و بعد مناقشات و اینها طول می کشد. آقا ضیاء یک راهی رفته، مرحوم نائینی یک راه؛ چون این بحث کلاً از ما نحن فیه از اصول بخواهیم وارد بحث فقهی بشویم طولانی می شود فعلاً دیگر. لکن آنچه را که ما چون حالا می خواهیم خلاصه نظر را بگوئیم بعد آقایان خواستند مقایسه بکنند.

خلاصه نظر ما باب اجاره اصولاً فرع باب نیابت است. این حرفهایی که ایشان فرمودند به نظر ما تام و تمام نمی آید. اولاً باید عمل قابل نیابت باشد تا اجاره عمل عبادی، باید قابل نیابت باشد. عرض کردیم کراراً و مراراً نیابت از حی در واجبات ثابت نیست. الا در حج که در بعضی از فروعش. اگر نیابتش ثابت نبود، اجاره اش هم باطل است. فرقی نمی کند. یعنی ما با ادله اجاره اوفوا بالعقود درست نمی کنیم موارد مشکوک را. اول باید ثابت بشود نیابت درست است. خوب دقت کنید. اول باید ثابت بشود نیابت درست است. با عقد اجاره این کار را انجام می دهد. الزام می کند به خودش.

پس اولاً باید امر نیابت درست بشود. و نیابت در واجبات از احیاء ثابت نیست. الا در خصوص حج در بعضی از فروعش، فقط همین مورد است. و نیابت از اموات در واجبات اجمالاً ثابت است. حالا با یک تفسیری. و در باب مستحبات هم ظاهراً در عبادات نیابت مطلقاً جایز است. چه احیاء باشد چه اموات باشد. حالا بعضی کلامی دارند در خصوص حج نیابت عن بقیه الله (عج) در مستحبش به خاطر وجود خودش. حالا آن بحث های دیگری است.

پس بنابراین نیابت در حج معذرت می خواهم نیابت در واجبات، در اموات درست است؛ در واجبات و مستحبات، در مستحبات از اموات و احیاء درست است. هم از اموات درست است هم از احیاء علی تفسیره.

این مطلبی که ایشان که یستأجر لتفریغ ذمه الغیر؛ این باید اول تصویر نیابت بشود، بعد بگوئیم اجاره بر آن کار واقع شده. عرض کردیم چون نیابت به طور کلی، حرف هایی که ایشان فرمودند دیگر، مطلبی که ما می گوئیم با تمام این حرفهایی که ایشان فرمودند فرق می کند. نیابت در حقیقت من عرض کردم سابقاً یک نوع اعتبار و تنزیل است. یعنی به عبارت آخری طبق قاعده هر عملی که از شخص صادر

می شود مال خودش است. این تکوین است. امر حقیقی و تکوینش این است. هر عملی که از کسی صادر می شود مال خودش است. بخواهد این را برای غیر قرار بدهد، این تنزیل است خب اعتبار است. اعطاء حد شیء لغیره، این یک نحو اعتبار است. بگوید این عمل من، من اینجا نشستم صحبت می کنم؛ خب این صحبت مال من است، بگویم نه این صحبت برای مثلا مرحوم پدرم، خب این تنزیل می خواهد. بدون تنزیل که نمی شود این کار را انجام داد.

و لذا عرض کردیم هر نیتی که می خواهد نائب باشد، یادش رفت، حالا رفت حرم که به نیابت از کسی زیارت بکند، یادش رفت. طبق قاعده عمل برای خودش واقع می شود. هر عملی که از شخص صادر می شود مال خودش است طبق قاعده؛ الا اینکه تنزیل به غیر بکند. و الا مال خودش است. معنا ندارد.

و لذا عرض کردیم این که عمل برای خودش باشد، به نظرم این روضه خوان ها می آیند در حرم که زیارت نامه می خوانند، نیابة عن نفسی و عن غیری، از خودم و از غیر، این از خودم نیت نمی خواهد. آدم یک نمازی را بخواند بگوید از خودم. از خودم نیت نمی خواهد؛ چون این تنزیل نیست، امر واقعی است. از غیر نیت می خواهد. بگوید از خودم که معنا ندارد. از خودم و از پدر و مادرم؛ از خودم که نیت نمی خواهد. دقت فرمودید؟

این سرش این است که اساسا هر عملی چه واجب چه مستحب، برای هر عملی برای شخص واقع می شود، آن وقت این چون تنزیل است، عرض کردیم کرارا و مرارا این چون تنزیل هم اینجا شخصی است، جزو اعتبارات، نیابت یک نوع اعتبار شخصی است. مثل عقود است، مثل ایقاعات است، مثل نذور است، مثل ایمان است، اینها همه اعتبار شخصی هستند. اسمش را گذاشتیم اعتبارات شخصی. پس نیابت یک اعتبار شخصی است. اعتبار شخصی هم کرارا عرض کردیم باید منتهی بشود به امضاء شارع و الا این اعتبار شخصی ارزش ندارد. مثلا بگوید این مال فلان، این ارزش ندارد مگر شارع اجازه بدهد. اوفوا بالعقود اجازه هست. این کلیات در ذهنتان باشد.

آن وقت در باب نیابت که ایشان اجازه گرفته، عرض کردیم آنچه که احتمالات خب زیاد است تنزیل، لکن سه تا تقریبا احتمال از بقیه ارجح است. یکی اینکه تنزیل بدن باشد، که بدن خودم را به جای او قرار بدهم. با تمام، فرض کنید اگر مثلا نیابت در حج تنزیل باشد. فرض کنید نیابت از یک خانومی است. چطور خانم ها چون خانم ها در حال خروج از احرام حلق نمی کنند، تقصیر، مویشان را کوتاه می کنند، حلق دیگر نمی کنند. مردها یا مستحب یا متعین در بعضی از فروض، حلق برایشان مستحب است یا متعین است. اما خانم ها. حالا یک کسی بدل یک خانم شد، نایب خانم شد، ایشان هم حلق نکند چون منوب عنه حلق نمی کرد، پس این نائب هم حلق نکند. این

اسمش تنزیل بدن است. این امکان دارد، اما عرض کردیم جدا خلاف ظاهر است. ما نیابت حقیقتش تنزیل بدن نیست. امکان دارد. چون تنزیل است، باب تنزیل واضح است، شما می توانید تنزیل بکنید. اما چنین چیزی نیست.

دوم؛ تنزیل به اعتبار عمل است. عمل من به جای عمل او. چطور اگر او نماز می خوانده امر نماز ساقط می شد. خوب دقت بکنید. این که ایشان مرحوم نائینی می گوید انما يستأجر لتفريغ الذمة الغير؛ استیجار مال تفريغ نیست. این من خیلی می گویم دقت بکنید روی نکات قانونی. استیجار در حقیقت روی نیابت است و نیابت در واجبات تنزیل عمل است. در واجبات این طور است. تنزیل عمل. نتیجه تنزیل عمل، چطور اگر خودش انجام می داد، ذمه اش فارغ می شد؛ من هم که الان انجام بدهم ذمه اش فارغ می شود. خوب دقت بکنید.

پس این که نائینی نوشته من نمی خواهم مفصل صحبت بکنم، ردش می خواهم بکنم، طولانی هم شد به همین مقدار. این که او جر لتفريغ ذمة الغير، در عبارت مرحوم نائینی، اینجا دارد صفحه ۴۰۴؛ نه، لم یوجر لتفريغ ذمة الغير، آن تحلیلش این است. او جر برای اینکه نائب بشود. نائب شدن هم در واجبات به معنا، نه در مستحبات. در واجبات به معنای تنزیل عمل است. اگر تنزیل عمل شد، فراغ ذمه می آورد. آن فراغ ذمه مال تنزیل عمل است. آن تنزیل بدن یک اثر دارد، تنزیل عمل اثر دیگری.

البته من تأکید می کنم این تقریبی که بنده دادم منحصر به خودمان، در کلمات مرحوم استاد، اساطیر مختلف نیامده، این مجموعه ای که خود ما درستش کردیم.

پس راه دوم تنزیل دوم، تنزیل عمل باشد که به ذهن ما از ادله نیابت در واجبات این در می آید. خوب دقت کنید. نه مستحبات. در باب ادله نیابت از واجبات، در نیابت تنزیل عمل است. کأنما عمل مال اوست. چطور اگر نماز می خواند سقوط ذمه داشت، من هم که الان به جای او نماز می خوانم سقوط ذمه دارد. این در باب واجبات.

سوم در معنای نیابت تنزیل ثواب است نه عمل. و این درجات هم پشت سر هم است. تنزیل بدن، ضعیف تر از آن تنزیل عمل؛ ضعیف تر از آن تنزیل ثواب. یعنی من اگر کاری می کردم خدا به من ثواب می داد، من آمدم این ثواب را برای او قرار دادم. ما گفتیم حقیقت نیابت در مستحبات این است. البته عرض کردیم این تقریب بنده است. اگر شما حال کردید فرض کنید مثلاً عروه یا منهاج مرحوم استاد را خواندید چیز دیگری نوشته شده. صحیحش همین است که به ذهن ما، به ذهن خود ما صحیحش همین است. حقیقت نیابت در باب مستحبات، می شود تنزیل عمل باشد. می شود تنزیل بدن هم باشد، فرق نمی کند. نه اینکه می گویم... از مجموعه روایات در می آوریم که تنزیل ثواب است.

لذا نتیجه اش هم این است که در روایت می گوید تو هم ثواب می بری، او هم می برد. خوب دقت بکنید. اگر تنزیل عمل بود دیگر برای من تفریغ ذمه نمی آورد. نکات فنی دارد و خیلی ظریف است. اگر تنزیل عمل بود، من اگر نماز واجب را از طرف میت خواندم، خب نماز واجب من ساقط نمی شود. این سرش این است. اینجا چون تنزیل عمل است. این که می گوید تنزیل ثواب، به خاطر اینکه این فعل از بدن شما صادر شده، ثواب به شما هم داده می شود. نیت غیر کردید به او هم داده می شود. نکات فنی روشن شد؟

پس این استیجار به قول ایشان، اجاره در عبادات نکته اش این است. دیگر حالا بقیه مطالب را، بعد ایشان کلام کس دیگری را نقل کرده، بعضی از اعلام را و مناقشه کردند. دیگر وارد این بحث نشویم. کلمات آقا ضیاء. آقا ضیاء می گوید حققنا فی محله قریبة عباداة النیابی منحصر بهذا البیان؛ نه منحصر نیست. ما راه دیگری رفتیم و بین اینها تفصیل قائل شدیم.

من اشاره اجمالی عرض کردم به مقداری که الان اینجا هست. تفاسیر این بحث توی فقه است و در اصول بگوئیم خیلی به هم می پاشد. بعد از یک صفحه ایشان و علی کل حال.

حالا سوال این است؛ اخوک دینک فاحتط لدینک مثل اوفوا بالعقود است که متعلقش با به اصطلاح اوامر نماز دو تاست یا مثل نذر است؟ آقای خویی می فرماید مثل نذر است. ایشان نه می گویند مثل اوفوا بالعقود است.

فقد عرفت ان الامر العبادی اما ان یکون بنفسه عبادة و اما ان یکتسب العبادیه من امر آخر؛ که مثل نذر. بعد سوال؛ و الاوامر المتعلقة بالاحتیاط اخوک دینک فاحتط لدینک فاقدة لکلة الجتهین؛ نه بنفسه است نه از امر دیگری.

اما الجهة الاولى فواضح؛ چون این معتقد است که شما قصد واقع می کنید. فان الامر بالاحتیاط انما یکون توصلیا، امر به احتیاط اصولا توصلی است. لیس الغرض منه التبعيد و التقرب به، به خود امر احتیاطی تقرب، چون نظر به واقع دارد به نظر ایشان. و الا یلزم بطلان الاحتیاط فی التوصلیات. باید بگوید در توصلیات، مثل اینکه بگویند سه بار مثلاً ظرف احتیاط بشوید، امکان نداشته باشد. و اما اینکه بگویند اخوک دینک فاحتط لدینک، این امر فاحتط، در توصلیات، توصلی باشد، در تعبدیات تعبدی این هم خلاف ظاهر است. خیلی خب، این یک.

اما الجهة الثانية؛ چرا کسر می کنید، فان الامر بالاحتیاط لم یعلق بذات العمل مرسلا من قید کونه محتمل الوجوب، خود عمل بخورد، بل التقييد بذلك مأخوذ فی موضوع اوامر الاحتیاط؛ اینجا هم آقا ضیاء با ایشان یک مقداری وارد مناقشه شده. و الا لم یکن من الاحتیاط

بشیء بخلاف الامر المتعلق بالعمل المحتاط فيه؛ اما خود، مثلا نماز این نماز را دو مرتبه تکرار می کنید، یا مثلا قصر و تمام، قصر احتیاطا انجام می دهید.

فانه علی تقدیر وجوده الواقعی انما تعلق بذات العمل، فلم، یعنی باب امر احتیاط فاحتط لدینک، مثل اوفوا بالعقود است، متحد نمی شوند لذا اکتساب نمی کند. فلم يتحد متعلق الامرین حتی یکتسب الامر بالاحتیاط العبادیه من الامر المتعلق بالعمل لو فرض انه كان مما تعلق الامر العبادی به، مثل قصر و تمام مثلا.

و قد عرفت انه ما لم يتحد متعلق الامر العبادی، بعد و بالجمله؛ این یک مطلبی است که مرحوم نائینی زیاد تکرار می کند، مرحوم استاد هم دنبال ایشان زیاد آوردند. ما هم سابقا چند بار گفتیم، شاید تازگی نگفته باشیم اما سابقا. مرحوم نائینی البته اینجا ایشان نگفته اینجور، بعد این را به این بیان می گوید. حالا این دو تا بیان را بگویم من، می خواهید بیان بعدی را الان بگویم. یک بیان خاصی دارد مرحوم محقق نائینی.

الامر الذی یعلق بالعمل الذی یحتمل وجوبه؛ مثلا احتمال وجوب قصر، حالا احتمال وجوب تمام؛ لا یخلو، اما ان یعلق به مطلقا، مطلقا امر به آن گرفته شده. سواء قصد به التقرب او لم، مثلا نماز قصر بخوانیم تقرب باشد. و اما ان یكون مقیدا بقصد التقرب، یا مقید به قصد تقرب است. و اما ان یكون مقیدا قصد احتمال الامر، این هم نکته اش را من چند بار اخیرا دو بار سه بار اخیرا عرض کردم.

یک نکته ای است که عده ای از فقها و بزرگان کم هم نیستند، قصد تقرب را غیر از قصد امر می دانند. در قصد تقرب می گویند باید امر باشد، اما در قصد امر نه احتمال امر هم کافی است. این تصور این آقایان. ما چون یکی می دانیم این حرف را نمی زنیم.

لا سبیل الی الاول، که تقرب باشد یا نباشد. و الثانی، این قصد تقرب را، فان الاول ینافی کون العمل عبادیا و الثانی یتوقف علی احراز الامر، لیمكن التقرب به و المفروض انه غیر محرز، این را ما چند بار عرض کردیم. عده ای از اعلام در باب عبادات قصد امر را غیر از قصد قربت می دانند. مثل این نائینی اینجا الان. ایشان می گوید قصد تقرب نمی تواند بکند اما قصد امر می کند. امر احتمالی.

فیتعین الثالث فلا بد ان يأخذ الاتیان بداعی احتمال الامر فی متعلق الامر بالاحتیاط، و حینئذ فان كان الاتیان العمل بداعی الاحتمال کافیا فی العبادیه فلا یحتاج، این خلاصه بحث. لا یحتاج الی اوامر الاحتیاط و ان لم یکن کافیا فاوامر الاحتیاط لا توجب شیئا. کاری در این جهت از فاحتط لدینک در نمی آید.

این مطلبی که این آخر گفتند باز دو مرتبه ایشان تکرار می کنند. به عنوان ان قلت و قلت. طولانی است کلام ایشان ان قلت ایشان. ایشان خلاصه اش این است که اوامر احتیاط در تعبدیات و توصلیات هست. بله، اگر این شد و در توصلیات به ذات عمل خورده؛ در تعبدیات هم به ذات عمل خورده. این خلاصه این بحث. خلاصه جواب ایشان؛ دیگر من خیلی خلاصه کردم.

وحدة الدلیل لا تنافی استفاده قید امثال الامر، ایشان می گوید بله ممکن است یک دلیل یکی باشد، دارای افرادی باشد، عام باشد، مطلق باشد، طبیعی باشد که برای افرادی است، یا عامی است که ناظر به افرادی است، دلیل یکی است، اما گاهی خود بعضی افراد یا بعضی از حسس آن طبیعت دارای خصوصیات هستند. این منافات ندارد. ایشان می گوید، مثلاً، لو ورد اکرم العلماء، مثال می زند. خوب فقد تعلق وجوب الاکرام بالنحو و الفقیه، چه نحوی چه فقیه، بنحو الواحد، بجامع واحد، و مع ذلك يمكن ان يعتبر في الفقيه العدالة، چون در نحو مهم نیست حالا عادل باشد یا نباشد. اما اگر ما فهمیدیم مراد شارع وقتی مثلاً فقهاء وقتی صحبت فقهاء می شود مراد علمایی است مجتهدینی است که عادل هستند. دقت بکنید. ایشان می گوید این ممکن است از امر خارج بگیریم. آن وقت ایشان می گوید در مقام هم همین طور است در اوامر احتیاط. درست است اخوک دینک فاحتط لدینک جامع است، و شامل توصلیات و تعبدیات به لسان واحد می شود، اما در تعبدیات در توصلیات مراد ذات عمل است، در تعبدیات ذات عمل نیست، بلکه عنوان احتیاط و رجاء است. و این را ما از دلیل خارجی احتمال امر توش اخذ شده، از دلیل خارجی فهمیدیم.

ان اوامر الاحتیاط قد تعلقت بالتوصلیات و العبادیات بجامع واحد، و لكن قصد استفيد من دلیل خارجی اعتبار قصد امثال احتمال امر در عبادت. این همین مطلبی که الان گفتیم مطلبی که بعد تکرار می کنیم. آن مطلب را اینجا به یک لغت واضح تری گفته و این زیاد در کلمات نائینی است. باز هم واضح واضح نیست؛ چون در جاهای دیگر در کلمات نائینی هست آنجاها واضح تر است.

و دلیل الخارجی الذی یستفاد منه القید هو ما ذکرناه من البرهان، حالا در این اعتباریات برهان ۳۵:۱۶ و حاصله، ایشان یک حرفی دارند، مرحوم نائینی این را زیاد تکرار می کنند. می گویند اهمال در واقعیات ممکن نیست. مقدمه اول ایشان است. حالا که اهمال واقع نیست، یا با این قید است، یا بدون این قید است، این طوری، اهمال معنا ندارد.

ایشان می گوید لا يمكن ان تكون اوامر الاحتیاط مهملة، این عرض کردم در کلمات مرحوم استاد آقای خویی هم زیاد تکرار شده، در کلمات نائینی هم هست.

..... حالا اینجا نوشته اوامر احتیاط؛ چون می گویند مرادشان اهمال در واقعیات، در واقع اهمال نیست. چون اهمال نیست، پس باید یا اعم از قصد تقرب، یا با قصد تقرب و قصد احتمال امر؛ چون اهمال هم که معنا ندارد. دقت کنید؟ این که گفتم زیاد تکرار می کنند این است. اینجا این صفحه بعدی عبارت واضح تر آورده تا صفحه قبلی. این یک مقدمه ای است که ایشان زیاد می گویند. مثلاً می گویند اهمال واقع نیست یا این عالم عادل است یا عادل نیست. نمی شود اهمال باشد. یا این راهی است که اینها رفتند.

و حاصله لا یمکن ان تكون اوامر الاحتیاط مهمة، بل لا بد اما من كونها مطلقة، چون یا باید اطلاق باشد یا تقیید، مهمل نمی شود. بالنسبة الى قصد الامتثال و عدمه و اما ان تكون مقيدة بقصد امتثال الامر، اینجا نوشته به قصد امتثال امر، چون امر واقعی نیست پس تقرب مرادش است.

و اما ان تكون مقيدة بقصد امتثال احتمال الامر، اول و دوم که باطل است، سوم. روشن شد این استدلال؟ و ما کرارا عرض کردیم که این مطلب خودش روشن نیست. اهمال در واقعیات ممکن نیست، خب ما اینجا در بحث اعتبارات قانونی، بحث از واقعیات نمی کنیم که. بحث از واقعیات نیست. درست است اهمال در واقع، در متن واقع اهمال معنا ندارد، اما در اینجا بحث از اهمال نمی کنیم، بحث از اعتبارات قانونی، بحث از لسان دلیل، بحث از واقع نیست، بحث از حجت است. اهمال در حجت معقول است، در واقعیات معقول نیست. دقت کردید؟

این که ایشان می گوید اهمال که معقول نیست، یا مطلق یا مقید به این یا مقید به آن؛ نه اهمال، چه مشکلی دارد؟ این عرض کردم چون من چند دفعه هم سابقاً ردش کردیم. این چون در کلمات نائینی زیاد گفته می شود و در کلمات استاد، ما گفتیم اینجا هم این توضیح را بدهیم. گفت یکی از کارهای اساسی است در کلمات آقایان. در مفهوم وصف و اینها هم مرحوم استاد دارند. اهمال در واقعیات ممکن نیست، پس یا مطلق است یا مقید به این یا مقید به آن، همین طور که الان در اینجا ملاحظه می کنید. جوابش هم یک کلمه است. اهمال در واقعیات ممکن نیست. ما در اصول از واقعیات بحث نمی کنیم. ما از حجت و مفاد حجت بحث می کنیم نه واقعیات. اهمال در حجت معقول است.

علی ای حال این هم مطلب ایشان. هذا كله مضافا الى ما عرفت، من ان حقيقة الاحتیاط هو قد امتثال الاحتمال الامر، اگر این قید را هم بیاندازیم نیست.

فالا نصاب، خلاصه بحث بعد از طول و عرضش، ان ما يحكى عن المشهور، پس ایشان قائل هست به اینکه چون احتیاط حسن عقلا، احتیاط خوب است، لکن احتیاط به ذات عمل نمی خورد. اوامر احتیاط هم همین طور. به عمل به قصد احتیاط، به رجاء احتیاط، به رجاء امثال امر. بله این مستحب است.

الذی یحتمل وجوبه من غیر تقييد اتيانه بداعی احتمال، لا ينطبق، این کلام مشهور لا ينطبق على القواعد، الا ان يكون نظر المشهور، مگر نظر مشهور به روایات من بلغ باشد. دیگر چون روایات من بلغ را از تشکیلات مرحوم آقای خویی خواندیم از کتاب مرحوم استاد، اینجا هم اشاره، البته ایشان می گوید، روایت من بلغ، اخبار من بلغ اثبات استحباب در جایی می کند که خبر باشد. این بحث احتیاط مطلق امر حسن است.

بعد فرمودند و حيث انجر الكلام الى ذلك، فلا بأس بالاشارة الى مدرک، بعد ایشان روایات را آوردند. البته ایشان اینجا تعبیر کردند صحیح هاشم؛ بعد فرمودند ما عن الكليني عنهم عليهم السلام، ما چنین چیزی نداریم. تعجب است خدا حفظش کند آقای که تحقیق کرده نوشته. ما چنین چیزی که عنه عن الكليني عنهم؛ بله، در کتاب ابن فهد، دارد که روی الصدوق عن الكليني عن الائمة، شاید مرادش این باشد. من بلغه من الخير فعمل به كان له من الثواب و ان لم يكن الامر كما فعله؛ اینجا كما فعله دارد، در حاشیه تصحیحش کرد. و منها ما عن الاقبال، عبارت اقبال را هم آورده. و منها ما عن محمد بن مروان، این روایت محمد بن مروان در کتاب کافی عن ابی عبد الله عليه السلام است، در کتاب مرحوم محاسن برقی عن ابی جعفر (ع) است. ایشان دارد قال سمعت ابا جعفر (ع) این متن محاسن است. محاسن الی غیر ذلک من الاخبار المتقاربة، چون مرحوم صاحب وسائل در این باب، باب ۱۸ از مقدمات عبادات، روایت دیگر هم آورده که با این لفظ نیست.

و یغنی عن التکلم فی سندها عمل المشهور بها، عرض کردیم احراز عمل مشهور روشن نیست. این معروف شده، عرض کردیم مرحوم صاحب حدائق یک بحثی دارد که می گوید این که قدما عمل کردند به این روایت نه؛ در حقیقت درست هم هست، حق با صاحب، چون بحث این که خبر ضعیف عمل بشود، اصلا قدما بحث خبر ضعیف نداشتند. خبر شواهد داشت قبولش می کردند نداشت هم قبول نمی کردند. بحث مستحب و واجب و اینها فرق نمی کرد. این که افراد نوشتند این درست نیست. و صحیحش هم همین است. این خبر در حقیقت شهرت بعد از علامه از قرن هشتم است. چون از زمان علامه بحث سند آمد. خبر وقتی سند آمد، این استشنا هم آمد. دقت کردید؟

ما اثبات کردیم خیلی هم مصریم که این بحث سند ضعیف حالا خبر حجیت تعبدی چه خبر ثقه چه خبر صحیح چه عادل یا ثقه، این اصلا در کلمات قدما نیست تا قرن هشتم هیچ کس قائل نداریم. دقت کردید؟

پس این مطلب که مشهور است، مشهور نیست. ۴۲: ۴۱ ما ذکرناه کرارا و مرارا، مرحوم شیخ طوسی اصلا این خبر را نیاورده است. بعد ایشان سه تا بحث کرده، سه تا احتمالات داده. یکی مثل آقای خویی که انقیاد باشد؛ یکی هم که مثلا جزء عناوین تارئ باشد مثل آقای خویی؛ یکی هم اینکه نه، به خاطر بلوغ؛ چون دارد فعل، فاء دارد. من بلغه فعل. اگر این باشد خبر ضعیف هم حجیت می شود. ایشان این را قبول می کند. خلاصه مطلب. دیگر چون با عین آقای خویی، خیلی کم و زیاد دارد این طرف و آن طرف، خود آقایان مراجعه کنند دیگر وقت شما را نمی خواهیم بگیریم.

این خلاصه اش این است که ایشان قبول می کنند آخر الامر، اثبات استحباب ذات عمل نه به عنوان احتیاط، اگر در آن خبر غیر جامع شرایط حجیت باشد.

پس عرض کردیم سه راه است؛ یکی حکم عقل است؛ یکی اوامر احتیاط است؛ یکی من بلغ. آن دو تا را ایشان قبول نکرد که ذات عمل مستحب می شود. اما این سومی را ایشان قبول کرد.

س: آنکه روایت ضعیف آمده

ج: اخبار من بلغ

البته این را دقت بکنید در این صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱ و اینها چند جا کلمه القاء آمده در این چاپ کتاب با قاف نوشته. این باغ است. مراد الغاء یعنی ابطال. حال خیلی ملا لغتی نشویم. چون من در نسخه خودم تصحیحش کردم. دوسه مورد ایشان القاء را با قاف نوشته. این الغاء با غین است به معنای ابطال مطلب.

علی ای حال این هم دیگر خود آقایان انشاء الله دیگر به قرائن سیاقیه انجام بدهند دیگر احتیاجی به ملالغتی بنده نباشد.

این راجع به این.

و اما این که اصلا این راه مطلب چیست. خوب دقت بکنید. من فردا چون می خواهم وارد بحث اخبار من بلغ بشوم. ببینید ما همیشه عرض می کنیم که یک قرینه یعنی یک انعقاد کلام همیشه قرائن عرفی و ظهور یک پدیده اجتماعی است، ظهور عرفی می خواهد. عرض

.....
کردم خوب دقت بکنید، ما از اهل سنت داریم که حدیث اگر در واجبات باشد، شددنا، و در فضائل، فضائل، فضائل اعمال. مستحبات، تساهلنا. روشن شد؟ حالا انشاء الله اگر روایت از امام باقر(ع) باشد آن علمای اهل سنت بعد از امام باقر(ع) هستند. دقت می کنید؟ مثل عبدالله بن مبارک و اینها. سه نفر از علمای اهل سنت در قرن دوم این حرف را گفتند. و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا. آن نکته فنی این است که این تعبیر، یعنی تساهل در روایات مستحب؛ این که خیلی واضح است، ابهامی ندارد.

آیا این تعبیر من بلغه شیء من الثواب مساوی با آن است یا نه؟ یعنی اگر وقتی یک فقیه اهل سنت آمد گفت تساهلنا در فضائل، این در حقیقت ناظر به همین کلامی است که از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) نقل شده است. فقط امام صادق(ع) به این... بین این دو تا تساوی هست یا نه؟ آن نکته فنی این است. من بلغه شیء من الثواب علی... فعمله کان له ذلک الثواب و ان کان رسول الله(ص) لم یقله و ان لم یکن الامر کما بلغ، مثلاً اینجوری. دقت کردید؟

پس آن نکته فنی این است که این تعبیر آیا با همان تعبیر مساوی است؟ شما از این دو تا تعبیر تساوی می فهمید؟ آن که خیلی واضح است. این تسامح در ادله سنن خیلی واضح است. آیا این هم همان است؟ یا این اصولاً دنبال مطلب دیگری است. آقای خویی می گوید این دنبال مطلب دیگری است، انقیاد. این ربطی به آن ندارد. البته آقای خویی اینجا نفرمودند، بنده تفسیر می کنم. آقای خویی می گوید این عبارتی که ما در دنیای اهل ما آمده شیعه آمده با آن عبارتی که فقهای اهل سنت در قرن دوم گفتند، اینها با هم نمی خورند. این ناظر به انقیاد است آن ناظر به تسامح در ادله سنن است. روشن شد؟ آقای نائینی می خواهد بگوید نه، این با همان یکی است. حالا این شما فکر بکنید خیلی راه حل، این از این راههایی که گفتیم بهتر است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین